

## شرمگینی یا شرم گیری؟

### شینتو

روشنفکران و روشنفکری در جهان امروز، بحثی نسبتاً جوان است و در ایران، طفلی بیش نیست گر چه برخی بر آنند که این طفل ایرانی، متولد نشده و یا حتی نطفه آن هم منعقد نگردیده است. بیانیه "ما شرمگینیم"، (۱) که در دفاع از حقوق سلب شده بهاییان در بیش از صد و شصت و پنج سال گذشته صادر شد، در افواه به "نامه روشنفکران"، معروف و مشهور گردید و باعث شد تا این مساله در سطح جدیدی مطرح گردد. این نوشتار در پی بررسی نحوه برخورد مخالفان و موافقان، با آن است.

دو کلمه "ما" و "شرمگینیم"، در عنوان بیانیه به چشم می خورد و متن بیانیه رویکردی هوشمندانه به هر دو کلمه دارد. بیانیه، می گوید:

"به عنوان انسان ایرانی، از آنچه طی یک و نیم قرن گذشته در ایران، در حق شما بهاییان روا شده است، ما شرمگینیم"

مرجع موجود ضمیر "ما" در متن، تصریح می کند که امضا کنندگان بیانیه خود را یک انسان ایرانی و نه لزوماً یک روشنفکر می دانند. حق هم همین است. این یک رویکرد تحسین بر انگیز است. آنها بخوبی آگاه بوده اند که کلمه "روشنفکر"، در تمامی جهان و مخصوصاً در ایران، تا چه حد حساسیت بر انگیز و حتی جنجال آفرین است. روشنفکر، لزوماً دانشگاهی نیست. دانشگاهی نیز لزوماً یک روشنفکر نیست. بر همین منوال است موسیقیدان، بازیگر و کارگردان، تئاتر، نویسنده و شاعر، مترجم، تحلیلگر مسائل سیاسی، حامی و فعال حقوق بشر، روزنامه نگار، خواننده و آهنگساز، مدیر فرهنگی، مدیر انتشارات، فمینیست، پژوهشگر و یا نقاش و عکاس و معمار و مجسمه ساز و دیگر نامهایی که در لیست امضا کنندگان به چشم می آید. اینها حرفه هایی است که لزوماً روشنفکری نمی آورد و روشنفکری نیز لزوماً به آنها نمی انجامد. از نگاهی دیگر، روشنفکری، حتی به معنای صحیح الفکر بودن نیست. شاید بتوان گفت که روشنفکر، حتی نوع واقعی آن، سعی می کند خود را از قید زنجیرهایی که مانع تفکر آزاد او می گردد رهایی بخشد. اما این زنجیرها چیستند و آیا اصولاً چنین کاری ممکن است یا نه، تماماً محل بحث و گفتگو بوده و هست و این نکته دقیق، از دید تیزبین تدوین کنندگان بیانیه دور نمانده است. آنها از این نظر ادعایی نکرده اند. اما همانطور که قبلاً گفتیم، در افواه عموم، و بعضاً خواص، آنها به جمعی از روشنفکران، معروف و مشهور گردیدند. دو عبارت موجود در نامه نیز، در این میان بی تاثیر نبوده اند. آنجا که یکی "خاموشی جامعه روشنفکری ایران در قبال فجایع وارده بر بهاییان" و دیگری "تنور ریزه کردن فشار علیه بهاییان توسط برخی روشنفکران" را مایه شرمگینی قلمداد می کند. در هر دوی اینها، اظهار شرمساری از بابت اعمال جامعه روشنفکری و یا برخی روشنفکران، این مطلب را به ذهن متبادر می کند که آنها خود را منتسب به آن جامعه و در زمره روشنفکران می دانند و گر نه دلیلی نداشت خود را از بابت اعمال آنها، شرمسار بدانند. گرچه کلمات این دو موضع، می توانست کمی دقیق تر انتخاب گردد اما این،

یک نوع نگارش معمول است و این استدلال در مقابل صراحت آغازین بیانیه، کم رنگ است. من احتمال زیاد می‌دهم که این تصور، نه به دلیل محتوای نامه که بیشتر به جهت شغلها و تخصصهای آنها بوده باشد که در جامعه تخصص زده، این تداعی نابجا را ایجاد می‌کند. اما این معروفیت ناصحیح، باعث شده است تا این بیانیه، بیشتر معرض حملاتی گردد و اتهاماتی بر آنها وارد آید که عمدتاً، بر سه مفهوم "شرم"، و "شرمگینی عمومی" و "محدودیت این شرمگینی به بهائیان"، خلاصه می‌گردد.

یکی از مهمترین نظراتی که در باره بیانیه داده شده این است که باید بجای شرم خواهی عمومی، تلاش خود را بر اصلاح قانون اساسی معطوف نماییم. نمی‌توان و نباید همه روشنفکران را یکسره متهم نمود و دیگر اینکه شرمگینی عمومی صحیح نیست و ابراز پشیمانی، یک مساله وجدانی است که باید به صورت فردی و فقط به شخص مظلوم و یا وارثین آن بیان گردد. مجید نفیسی، دارنده دکترا در رشته زبان و فرهنگهای خاور میانه از دانشگاه UCLA، شاعرو یکی از مبارزان راه آزادی، که این نظر را ارائه نموده است، می‌گوید که من ستم کشیدگی بهائیان را نه از طریق کتاب بلکه در جریان زندگی روزمره شناختم. او در توضیح نظریات خود می‌نویسد:

" هنگامی که آقای خسرو شمیرانی متن این نامه را برای امضا به من فرستاد به او نوشتم که با وجود این که من از چهارده سالگی از دردی که بهائیان ایران می‌کشیدند متأثر شده و درباره ی آن نوشته‌ام، اما نمی‌توانم این متن را امضا کنم زیرا پایه ی آن بر "ایجاد حس شرم" و "گناه عمومی" گذاشته شده و نه "دادخواهی قانونی" و حق انسانی "آزادی وجدان"..... نقص مهم "نامه ی سرگشاده به جامعه ی بهائیان ایران" که در آغاز این مقاله به آن اشاره کردم در این است که به جای دادخواهی از بهائیان (یعنی طرح قانونی شدن "آزادی وجدان" در قانون اساسی و غیرقانونی شدن گروه های بهائی ستیز) به شرم خواهی عمومی از همه ی روشنفکران ایرانی در ۱۵۰ سال گذشته پرداخته و به جای فراخواندن مردم به پذیرش حقوق بشر، پایه ی استدلال خود را بر مفاهیم کهنه و نادرستی چون "شرم همگانی" و "توبه ی عمومی" گذاشته است. شک نیست که بهائیان در ایران از هر گروه دیگری بی حقوق ترند و همانطور که پیشتر گفتم محک آزاده بودن یک ایرانی را باید در درجه ی حساسیت او نسبت به ستمی که بر این دسته از هم میهنان می‌رود جستجو کرد؛ اما اولاً، همه ی روشنفکران را به "سکوت در برابر جنایت" متهم کردن نادرست است. هر فرد مسئول اعمال خویش است و نباید او را پاسخگوی کارهای گروهی در گذشته و حال دانست. ثانیاً، احساس شرم و ابراز پشیمانی از کار بد، یک مسئله ی وجدانی است و هنگامی صادقانه خواهد بود که به صورت فردی بیان شده و تنها با شخص مظلوم یا وارثین او در میان گذارده شود. همانطور که در ژوئن ۲۰۰۶ در مقاله ی "به آذین و حق خاموشی" مشروحاً توضیح دادم کشاندن فرد به ابراز شرم و توبه در برابر همگان یک ترفند کهنه ی دستگاه های تفتیش عقاید دینی و حکومت های تمامیت گرای هیتلر، استالین، مائو و خمینی است و هدف از آن اعمال فشار گروهی برای خرد کردن هویت مستقل فردی است. آزاداندیشی خردگرایانه بر عکس، پاسدار حقوق فرد است و به او اجازه می‌دهد که به دور از فشارهای گروهی به تأمل و تفکر پرداخته و پس از اتخاذ تصمیم مسئولیت فردی آن را به عهده بگیرد. "شرم خواهی عمومی" روشی است که راهبان فرانسویسی

دستگاه تفتیش عقاید در روستاهای کفرزده برای گرفتن اعتراف و درهم شکستن به کار می بردند، همانطور که کارگزاران حزبی استالین و مائو در "جلسات انتقاد از خود" و خمینی در برنامه ی های تلویزیونی "توابعین" یا "گردهمایی های "حسینیه"ی زندان اوین اش." (۲)

گروهی دیگر، اعتراض خود به این بیانیه را اینگونه طرح نموده اند که وقتی شما حرف از حقوق از دست رفته " شهروند بهایی " می رانید، غیر مستقیم قبول کرده اید که در ایران اسلامی، مفهومی به نام " شهروند " وجود دارد و حقوق آنها رعایت می گردد و این یک نوع خیانت به منشور حقوق بشر است. آنها همچنین اعتراض کرده اند که " شهروند "، در کلیت خود، هیچ اضافه ای ندارد و فارغ از هر نوع پسوند اعم از مذهبی و یا نژادی و قومی و رنگی و جنسی و غیره می باشد و هشدار داده اند که آوردن لفظ " شهروند بهایی "، زمینه ساز رواج دیگر عبارات نظیر " شهروند مسیحی" و یا " شهروند یهودی و " شهروند کرد" و " شهروند زن" و " شهروند سیاه" و غیره می گردد که تحریفی خطرناک در اساس منشور حقوق بشر می باشد. (۳)

دسته ای نیز با لحنی نامناسب، و با ابلهانه، نامربوط، کشکی و مضحک خواندن این بیانیه و تشبیه آن به بیانیه های روشنفکر نمایان ساواک جمکران، به انتقاد از آن پرداخته اند اما به مانند اغلب نوشته هایی که منشا آنها بغض کور و افراطی است، این نوشته ها نیز فاقد پردازش منطقی به مساله می باشند گرچه در لابلای سخنان پراکنده آنان می توان عباراتی نظیر "چه دلیلی دارد که توحش حاکمیت ایران را به حساب خود بگذاریم و شرمنده شویم" و یا "هیچ دلیلی ندارد که فقط از سرکوب اقلیت بهایی در ایران سخن به میان آورده شود" را یافت. (۴)

مردو اناهد، اهل قلم دیگری است که واکنش خود را مفصلا نسبت به این بیانیه و تدوین کنندگان آن ابراز داشته است. (۵) ایشان به زبان پارسی سره و با لحنی بسیار متین و مودبانه ( به استثنای معدودی عبارات )، به نقد این بیانیه پرداخته و ضمن تحسین کردار مدونین این بیانیه، متن آن را بسیار خام و کژیندار دانسته و نوشته است که :

" این نامه، که بازتاب خرد و آزمونهای خود "شما" نیست، رونوشتی است ناآزموده که از کردار بیگانگان برداشت شده است."

و در ادامه به نقد اسلام و احکام آن و همچنین مساله اعراب و پیامد های حمله آنها به ایران و نکوهش آن پرداخته که اکثری از مقاله را بخود اختصاص می دهد. برای من دقیقا روشن نیست چرا مقاله ای در نقد بیانیه، به مقاله ای در انتقاد سخت از اسلام مبدل شده است. تنها می توانم حدس بزنم که علت این امر، آن بوده که از نظر ایشان، مدونین این بیانیه و امضا کنندگان آن، اکثرا مسلمان و شیعه هستند ( ظاهر امر چنین حکم می کند آن هم فقط به دلیل انتساب خانوادگی آنها و گر نه باید از خود آنها پرسید ). عشق به آزادی و ایران، در کلام ایشان، نمود زیادی دارد اما نفرت از اسلام باعث شده تا بغضی برنوشته شان حاکم گردد و مانع شود تا خرد قابل ستایش ایشان در همه مقاله به شکلی موثر عمل نماید و آن را از تناقض دور و از ابهام خالی نماید. (۶) به هر حال این قسمت از مقاله ایشان مستقیما به بحث ما مربوط نمی

گردد. اما در قسمتهای دیگری از مقاله خود، ایشان نیز ایراد کرده اند که چرا برای سرکوب آزادی، زمان قائل شده و آن را محدود به یک قرن و نیم سرکوب بهائیان در ایران نموده اند و گفته که از بیانیه شما همچو مستفاد می گردد که پیش از این زمان، فریادتان بلند بوده است. ایشان همچنین از سرکوب گروههای دیگر ایرانی مانند زرتشتیها، سنیها، یزیدیها، خرمدینیها، مگوش دینیها، مسیحیها، یهودیها و بوداییها و حتی جنایات آغا محمد خان قاجار یاد می کنند که مورد غفلت بیانیه قرار گرفته است.

در پاسخ این ایرادات چه باید گفت؟ این ایرادات تا چه حد وارد است؟ فراموش نکنیم که هر اقدامی تعریفی و محدوده ای دارد. نمی توان تمامی امال و ارزوهای بعضا دست نیافتنی خود را از هر چیزی طلب کنیم. بیانیه، دفاع از حقوق بهائیان را هدف خود قرار داده است و نه چیز دیگری را. این چه نگرشی است که همه یا هیچ و سیاه یا سفید را می طلبد؟ اگر آزادی خواهی، سخن از حقوق کودکان کند، آیا سزاوار است که همه بر سر او بریزند که پس حقوق بزرگسالان چه می شود؟ اگر حقوق کارگران نیشکر هفت تپه را طلب کند، انصاف است که بر او هجوم بریم که پس حقوق کارگران شرکت واحد چه می شود؟ اگر کسی خواست در دهی مدرسه بسازد، آیا می توان او را سرزنش کرد که مگر ساکنین دیگر روستاها، بشر نیستند؟ آیا چون نمی توان برای همه روستاها در آن واحد، مدرسه ساخت، باید همین یک مدرسه هم معطل بماند؟ آیا دفاع از حقوق کودکان یا کارگران هفت تپه، به معنای دشمنی و یا حتی بی اعتنایی به بزرگسالان و کارگران شرکت واحد است؟ ابا چنین نیست. هیچ عقل سلیمی، محکوم کردن فجایع وارده بر بهائیان در طول یک قرن و نیم گذشته را به معنای تایید روایی جنایات رفته بر سنیان و درویش و یهودیان و مسیحیان و دانشجویان و دیگر تبعیضات در طول تاریخ نمی داند و نباید بداند. از آن گذشته، کمی در کلام جالب و صحیح دکتر نفیسی تفکر کنیم. او می گوید:

"دفاع از بهائیان، باید محک جدی بودن یک روشنفکر ایرانی نسبت به رعایت حقوق بشر شمرده شود".

اگر دقت کنیم، هوشمندی تدوین کنندگان بیانیه از انتخاب موضوع بهائیان، به جای دیگر مواضع را بخوبی در می یابیم. آنها می دانند که اعاده حقوق مسلوبه بهائیان، در واقع به معنای آزادی برای تمامی ایرانیان است. آیا شما می توانید تصور کنید بهائیان در ایران، آزاد باشند اما یهودیان و مسیحیان و سنیان و درویش و دانشجویان و زنان و اقلیتهای قومی و دیگر ایرانیان، از این آزادی محروم باشند؟ این از محالات است زیرا چون که صد اید نود هم نزد ماست. آزادی بهائیان در ایران، فقط و فقط وقتی قابل تصور است که اساس آزادی در ایران استوار گردد و بلا شک اساس استوار آزادی، یعنی اعطای آزادی به تمام مردم. کمی دقیق تر بررسی کنیم. قتل فردی و گروهی، مصادره اموال، عدم امنیت شغلی، محرومیت از دریافت حقوق بازنشستگی، محرومیت از تحصیل در دانشگاهها و حتی مدارس و حتی مهد کودکیها، آزار جسمی و روحی کودکان، حمله به خانه و محل کار و تخریب و به آتش کشیدن آنها، تخریب آرامگاهها و حتی ممانعت از دفن اموات، توهین رسمی و غیر رسمی به اعتقادات، تخریب اماکن مذهبی، تحریک مردم به دشمنی و قطع روابط، ممانعت رسمی و غیر رسمی از برپایی مراسم عبادی و اعتقادی و منع آزادی بیان و شماری از این قبیل، مظالمی

است که بر بهاییان رفته است. آنها همچنین در مشکلات عمومی ایرانیان مانند گرانی و تورم و بیکاری و غیره نیز شریک و سهیمند. ملاحظه می کنید که آنچه مردم ایران، همه دارند، بهاییان یکجا دارند. حال وقتی صحبت از دفاع از حقوق بهاییان می گردد، در واقع موضوع دفاع از حقوق تمامی اقشار است.

گر می گویند به بهاییان باید آزادی بیان داده شود، یعنی همه باید آزادی بیان داشته باشند. اجازه انجام مراسم عبادی و حق داشتن عبادتگاه برای آنان، یعنی اینکه سنیان و درویش و مسیحیان و یهودیان نیز باید این گونه باشند. منع قتل بهاییان به بهانه های مختلف، یعنی بسته شدن پرونده قتل‌های زنجیره ای برای همیشه. اعطای آزادی بیان به آنها یعنی اعطای آزادی بیان به گروه‌های سیاسی و مذهبی و ملی و دیگران. اعطای حق تحصیل در دانشگاه برای بهاییان یعنی بازگرداندن دهها و صدها دانشجوی ستاره دار که از هفت آسمان، فقط همین یک ستاره نصیبشان گردیده است به دانشگاهها. ایجاد امنیت شغلی برای بهاییان یعنی ضمانت شغلی برای کسبه و صاحبان شرکتها و دیگر مراکز اقتصادی. ممانعت از اخراج آنان از شغل، یعنی منع اخراج فردی و جمعی وقت و بی وقت کارگران از کارخانه ها به بهانه های مختلف و اغلب بی پایه و اساس. واضح است که بهاییان، الگو و مثال خوبی برای طرح مساله آزادی و حقوق بشر هستند. می بینید که نظر نفیسی در این مورد تا چه حد منطقی، صحیح و هوشمندانه است. آیا نباید به تدوین کنندگان بیانیه، افرین گفت و درایت آنان را ستود؟ آیا صحیح است که این تدبیر آنان را تخریب کنیم؟ این رفتار درستی نیست که کاری نکنیم و آن هنگام که کسی و یا کسانی به پا خاستند و گامی آغازین برداشتند، آنها را تخطئه کنیم که چرا دو گام و یا سه گام و یا پرشی بلند انجام ندادید؟ یا اینکه بگوییم تا به حال کجا بودید؟ این، یک برخورد صحیح و عقلانی نیست. باید از آن حمایت کرد و خواستار آن شد که ادامه یابد. اگر طالب مراحل و سطوح بالا تری هستیم، نباید مبدا را ویران کنیم بلکه باید با تایید و الهام از آن، پایه گذار اقدامات بعدی شویم. اگر واقعا خواستار آزادی تمامی اقشار هستیم باید این اقدام اولین را به فال نیک گرفته به سمت افقهای تازه روی آوریم. کاری که منیره کاظمی می کند (۷).

اما اینکه شرمگینی موجود در این بیانیه، با کارهای استالین و هیتلر و مک کارتی، مقایسه شده است، نیز موردی ندارد. من شخصا و با مطالعه مقالات و نظرات دکتر نفیسی، برای ایشان، احترام بسیار زیادی قائم اما ایشان خود، بدرستی عامل فشار غیر قانونی را بعنوان جزء اصلی ان اعترافات مشخص نموده است. امری که نشانی از ان در مورد این بیانیه دیده نمی شود. من باور ندارم که دکتر نفیسی، در مورد این بیانیه، به وجود توطئه ای برای فریب اذهان اعتقاد داشته باشد (حداقل در نوشته اشان بدان اشاره ای نکرده اند). اگر چنین است، دیگر چه شباهتی بین دومینیکن ها و دستگاه تفتیش عقاید و استالین و دستگاه جهنمی او و ساواک و سناتور مک کارتی و دیگران، با تدوین کنندگان این بیانیه وجود دارد؟ آیا این بیانیه در صدد خرد کردن شخصیت امضا کنندگان خود برآمده است؟؟ چه سیستمی برای کشاندن!! فرد به ابراز شرم و توبه در برابر همگان، در این بیانیه به کار گرفته شده است؟ آیا جناب نفیسی معتقدند که امضاء کنندگان این بیانیه، کشانیده شده اند تا امضاء کنند؟ کشانندگان آنها، چه کسانی هستند؟ این اظهارات، پیام خوبی را باخود به سمت امضا کنندگان و تدوین کنندگان بیانیه نمی برد. القاء چنین شبهه ای، خواسته یا ناخواسته در شان شخصی ازاده و ارجمند، چون نفیسی نیست و امیدوارم که منظور ایشان نیز این نبوده باشد اما متاسفانه چنین ایده ای، چنین تبعاتی را

ناگزیر در پی خواهد داشت.

مفهوم شرم در فرهنگهای مختلف، مصادیق مختلف و حتی مخالفی دارد اما در همه فرهنگها این مفهوم وجود دارد. در فرهنگ فارسی، بی شرمی، صفتی بغایت ناپسند است. شاید حتی ناپسندترین آنها باشد. می توان دزد بود. خائن بود. شهوتران بود. دروغگو بود. ولی اگر بی شرم نباشیم، امید آن است که روزی همه این رذائل را ترک کنیم. اما اگر بی شرم باشیم، حتی به فضیلتهای ما نیز، امیدی نمی رود زیرا پایدار نخواهد ماند. اگر ما عادت می کردیم که در زندگی خود بابت رفتار سوء خود، عذر خواهی کنیم، می توانستیم به هر خوبی امید وار باشیم. به نظر می رسد که بیزاری و نفرت از اعمال دیکتاتور های تاریخ و شرم گیریهای آنها، که نفیسی به خوبی از آنها مطلع بوده و تاریخ نکبت بار آنها را نه تنها می دانسته و تدریس می کرده، بلکه آن گونه که خود گفته، آنها را با گوشت و خون خود و همسر عزیزش، سرکار خانم عزت طبائیان و برادر گرامیش، سعید نفیسی (که در جریان وقایع سال ۱۳۶۲ تیرباران شدند) لمس نموده است، باعث شده تا تصویر بدی از مفهوم شرم در ذهن ایشان حاصل گردد. از این بابت شاید حتی بتوان او را محق دانست و سخن دیگر، روا نباشد. اما ایشان بهتر می دانند که شرمگینی بد نیست بلکه موهبت است. غرور هم صفتی دیگر است که بعضا مانع اظهار شرم می شود همانطور که شرم هم بعضا مانع اظهار غرور می گردد. شرم و غرور، بذاته بد نیستند. آنچه بد است، افراط و تفریط در آنهاست که در نتیجه آن، شرمگینی، به خرافه و خود کم بینی و در پی آن به بیماری روحی خطرناک مبدل شده و فرد، بی دلیل خود را گناهکار دانسته و معذب می گردد. حالتی که بسیاری به آن دچارند. شرمگینی باید سر آغاز تحولی درونی باشد. نظیر آنچه در بیانیه مشاهده می گردد. این یک شرم مثبت است. شرمی که حتی غرور را در پی دارد. مردو اناهید نیز با تکرار عبارت " من سر افرازم "، بنوعی به مقابله با عبارت " ما شرمگینیم " برخاسته است. یعنی همان تقابل غرور و شرم. اما بسیاری از مفاهیمی را که او باعث سرافرازی خود می داند، در واقع مورد موافقت امضا کنندگان بیانیه نیز هست لذا این سرافرازی های ایشان، تناقضی با شرمگینی آنها ندارد. می توان، شرمگین سرافراز بود.

اگر شرم فردی و توبه خصوصی، موجه باشد ( که دکتر نفیسی آن را موجه می داند) پس محلی هم برای توجیه شرم همگانی و توبه عمومی می توان جست. ساده ترین شکل آن این است. فرض کنیم امضا کنندگان این بیانیه که بالغ بر چند صد نفر هستند، بخواهند تک تک این احساس خود را بیان کنند، چه وضعی پیش می آید؟ مصیبت، دو شود. انگاه که بخواهند تک تک، به تک اشخاص مظلوم و یا وارثین آنها به طور خصوصی، پیام خود را برسانند (ان گونه که شاید دکتر نفیسی پیشنهاد کرده است). حتی تصور آن هم محال است. به احتمال زیاد ناشدنی است. ناگفته نماند که چنین حالتی، اگر چه ناشدنی است، ولی ایده ال است زیرا احساسات واقعی هر شخص، با کلماتی که ترجیح می دهد و در قالبی مناسب تر و متناسب تر با روحيات او و همچنین مخاطبان وی، مجال بروز می یابد. اما همانطور که گفتم امکان اجرای آن به مراتب سخت تر است. از سوی دیگر، محتوای کلی این بیانیه، مورد تایید امضاء کنندگان قرار گرفته است. گرچه متن مورد نظر هر یک از آنها به احتمال زیاد تفاوتهایی با متن منتخب نهایی داشته است اما نه به آن میزان که یکسره رای آنها را بزند و این تفاوتها قابل اغماض بوده و از این روست که همه، آن را تایید کرده اند. برای مثال اگر یادداشت های سه نفر و از سه طیف متفاوت، یکی داریوش اشوری و دیگری خانم گوگوش و دیگری آقای پرویز قاضی سعید،

که در هنگام امضای این بیانیه نوشته اند را مطالعه کنیم در می یابیم که امید آنها، احقاق حقوق تمامی مردان و زنان ایران است اما این بیانیه را امضا کرده اند (۸) و کسانی هم مثل جناب نفیسی، ازادانه از امضاء ان خودداری کرده اند. نمی توان و نباید گفت که تمامی این افراد، تحت فشار و یا از روی نادانی و یا تحت تاثیر هیجانانگیز کاذب و یا خود نمایی و یا آنچه در روانشناسی به آن "روح گله" گفته می شود، این بیانیه را امضا کرده اند. هیچ شاهدهی بر این مدعا، ارائه نگردیده است.

از سویی دیگر، شرم همگانی و توبه عمومی، مفهومی کهنه نیز نیست. دکتر اقبال الغربی، در مقاله خود با عنوان "این العرب و المسلمون من زمن الصفح و الغفران" می نویسد که افراد، گروهها یا حکومتهایی که در گذشته جنایات یا تزییقاتی را نسبت به اهل عالم انجام داده اند، در سالیان اخیر، به عذر خواهی از مظلومان اقدام کرده اند و در این رابطه شواهدی را ارائه کرده است که از آن جمله اند:

عذر خواهی کلیسای کاتولیک از دیدگاههای دیرین خود در مورد یهود و دادگاههای تفتیشیه بر علیه آزادی فکر و عقیده، عذر خواهی فرانسه از موقف سابق خود در محاکمه سروان دریفوس و حکومت ویشی و آزار و اذیت مردم الجزایر، عذر خواهی تونی بلر از ایرلندیان، عذر خواهی رسمی روسیه از ملت‌های اروپای شرقی در هنگام تسلط خود بر آنان، اقدام آفریقای جنوبی در قبال جنایاتی که در اثنای حکومت آپارتاید و تبعیض نژادی صورت گرفت، اقدام کشور الجزایر در جبران مصائب وارده بر مردم در هنگام جنگهای داخلی که به کشته شدن بیش از پانصد هزار نفر انجامید، اعتراف به گناهان و تبعیضاتی که امریکا در قبال سیاهپوستان در قرون گذشته انجام داده است و همچنین قربانیان بیگناه جنگ ویتنام که کلینتون قبل از ترک کاخ سفید از آنجا دیدار کرد و همچنین عذر خواهی رسمی امریکا بخاطر کاربرد بمب اتمی در هیروشیما. (۹)

ملاحظه می گردد که عذر خواهی رسمی و عمومی، انهم در سطحی چنین وسیع که یک ملت را شامل می گردد، نه تنها کهنه نیست که مفهومی مدرن بشمار می آید. در این صورت آیا صحیح است که برخی بگویند که دیگران اگر ستمی بر بهاییان روا داشته اند به ما چه ربطی دارد؟ چرا ما باید عذر خواهی کنیم؟ اینان متوجه نیستند که این، یک عمل سمبلیک است. شکی نیست که دولت فعلی المان با تبعیض نژادی بطور عام و تبعیض علیه یهودیان به شکل خاص، مخالف است اما این باعث نمی شود که بگوید اگر هیتلر آنها را قتل عام کرده است، به من چه ربطی دارد؟ و در این راه تا آنجا پیش می رود که حتی به بازماندگان ان جنایات، غرامت می پردازد. کلینتون نیز در جنگ ویتنام و یا واقعه هیروشیما، هیچ دخالتی نداشت اما عذر خواهی از آنان را وظیفه خود بعنوان رییس جمهور ایالات متحده می شمرد. شکی نیست که عذر خواهی تونی بلر و دیگران، عذر خواهی شخصی آنان نیست. آنها بعنوان نماینده مردم خود و در واقع از طرف آنان عذر خواهی کرده اند. حتی بهتر است بگوییم که تحت فشار افکار عمومی به این عمل دست زده اند. یعنی عموم مردم خواسته اند تا این عذر خواهیها انجام گردد وگرنه باید شاهد اعتراضات گسترده مردم آنها به این عذر خواهی ها می بودیم که نبودیم. و باز شکی نیست که در زمان وقوع این جنایات، کم نبوده اند افرادی که با آنها مخالف بوده اند اما در هر حال این اعمال اتفاق افتاده اند. مثلا امیل زولا، نویسنده توانا ی فرانسوی با تمام قوی به دفاع

از سروان یهودی ارتش فرانسه، الفرد دریفوس برخاست و در این راه متحمل مشکلات فراوان گردید. آیا جایز است که نوه ها و نتیجه های او امروز با عذرخواهی دولت فرانسه مخالفت کنند؟

بیانیه "ما شرمگینیم"، بیانیه صادره از گروهی از انسانهای ایرانی است و نه لزوماً روشنفکران جامعه و لذا امضا کنندگان آن نیز نباید، الزاماً، از طیف خاصی باشند. تمامی مردم ایران از هر شغل و دین و نژاد و قوم و زبان، می توانند به آن بپیوندند. این بیانیه، مفهومی مثبت از شرم را در نظر دارد که بر اساس آن گروهی موثر در افکار جامعه و از طیفهای مختلف فکری، همبستگی خود را برای احقاق حقوق همه اقشار جامعه ایران، اعلام می دارند. طرح مساله بهاییان در این بیانیه، سمبلی برای طرح مسائل دیگر گروههای جامعه است. شرمگینی نویسندگان و امضا کنندگان این بیانیه، مفهومی کهنه و نادرست نیست و با شرم گیریهای استالین و هیتلر و مک کارتی و دیگران، تفاوتی بنیادین دارد. موضوع این بیانیه بسیار هوشمندانه انتخاب گردیده است. نشانه ای از بی اعتنایی به حقوق دیگر اقشار جامعه ایرانی در آن نیست و بلکه برعکس، این بیانیه حقوق بهاییان را به عنوان مبدای برای احقاق حق تمامی ایرانیان، هدف خود قرار داده است. آن را مهم بدانیم.

- 
- 
- ۱- <http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=19425>
- ۲- <http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=2616>
- ۳- [http://nahidrojan.blogspot.com/2009/02/blog-post\\_20.htm](http://nahidrojan.blogspot.com/2009/02/blog-post_20.htm)
- ۴- [http://nahidrojan.blogspot.com/2009/02/blog-post\\_05.html](http://nahidrojan.blogspot.com/2009/02/blog-post_05.html)
- ۵- <http://www.iran-chabar.de/printfriendly.jsp?essayId=2055>
- ۶- بطور مثال ایشان در قسمتی از نامه خود می نویسند:
- <http://www.iran-chabar.de/printfriendly.jsp?essayId=20552>

"شما" شاید همه-ی بندهای این منشور را خوانده باشید ولی از گفتار "شما" پیداست که شیر-ی ارزشهای این منشور نچشیده-اید. زیرا "شما" به بنیاد ستمی که، از دیدگاه این منشور، بر بهاییان وارد آمده است اشاره-ای نکرده-اید. "شما" خواستار پدیده-ای شده-اید که، زمینه-ی ساختار آن را نمیشناسید، حتا بیشتر مردمان "شما" توان شناختن ارزشهای این منشور را ندارند."

اما در پایان نامه خود ذکر می کنند که :

" من بر این باورم که کشور ایران میتواند بر پایه-ی خرد، دانش و فرهنگ مردم ایران سامان یابد."

و یا:

" باشد که گستاخی، خردورزی، خوداندیشی و راستی، که تراوشهای فرهنگ نوشونده-ی ایران هستند، جایگزین ترس، ایمان، از خودبیگانگی و دروغ، که زهرهای شریعت کهنه-ی اسلام

میباشند، گردند."

این اظهارات، موید یکدیگر نیستند. در حالی که تصریح می کند ایرانیان، توان شناختن ارزشهای منشور حقوق بشر را ندارند، سامان یافتن ایران به دست آنان را، باور دارد و یا آن جا که می نویسد:

"شما" از کجا گمان برده-اید که بهاییان بر اجرای منشور جهانی حقوق بشر پافشاری دارند؟ که آنها بخواهند با شما هم پیمان بشوند. نگرش بهاییان در پیرامون پدیده-های هستی با همان نخستین ماده-ی منشور حقوق بشر در تضاد است. یعنی آنها به ماده-ی ۲، که "شما" آنرا در باور خود بازگو کرده-اید، نمیرسند. "شما" که خود را آزادیخواه میپندارید پس چرا باید در کنار کسانی بایستید که خود آنها پیرو کسانی دیگر هستند؟ چرا "شما" خودتان پیشتر آزادیخواهی نمیشوید؟ چرا "شما" دستکم برای خودتان، حقوق یک انسان آزاد را، خواهان نیستند؟"

اما در انتهای نامه خود به تمجید از باب و بهاء الله و بهاییان می پردازد و در این تمجید نسبتهایی به آنها می دهد که بعضا صحیح نیستند. مثلا می نویسد که باب، آگاهانه تقدس رسول الله، قرآن و امام زمان را در هم شکسته است در حالیکه ابا چنین مطلبی صحت ندارد. همانطور که قبلا گفتم عشق اتشین ایشان به ایران عزیز و وطن محبوب همه ما، در جوار نفرت شدید و افراطی از اسلام، باعث شده که مقاله، از انسجام لازم و در خور شخص دانشمندی همچون ایشان برخوردار نباشد.

۷- <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=19753>

منیره کاظمی می گوید: در تاریخ ۱۳ فوریه بیانیه ای منتشر شد با عنوان «ما شرمگینیم!» که من خود نیز یکی از امضا کنندگان آن میباشم. در آغاز این بیانیه آمده است: "نامه ی سرگشاده گروهی از دانشگاهیان، نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران و فعالان ایرانی در سراسر جهان به جامعه بهایی؛ ما شرمگینیم! یک و نیم قرن سرکوب و سکوت کافیت!"

با الهام گرفتن از این بیانیه حال سوال این است که آیا نوبت اعتراف کردن اکتورهای سیاسی سال ۱۳۵۷ که حمایت و پشتیبانی خود را از زنان ایرانی دریغ داشته اند نرسیده است؟ زمان آن نرسیده است که آنها خطاب به زنانی که به خیابانها آمده بودند تا در مقابل ماشین تازه راه اندازی شده سرکوب حکومت اسلامی نه بگویند اعلام کنند که شرمگین اند؟ شرمگینند چرا که علیرغم ادعای سکولار و لائیک بودن، زنان را در مقابل اسلامیت ها تنها گذاشته و به وظیفه ای که مدعی بودن آن را داشته و دارند عمل نکردند؟

۸- <http://www.we-are-ashamed.com>

<http://www.we-are-ashamed.com/pages/posts/i-am-proud-of-this-letter36.php?p=10>

با درود به شما...

من به اصل بیانیه حقوق بشر اعتقاد راسخ دارم و با اصل احترام به آزادیهای فردی و اجتماعی تک تک افراد بشر بخصوص زنان و مردان هموطنم، آزادی انتخاب مذهب، انتخاب نوع زندگی، پوشش، آزادی بیان و اندیشه به شدت موافقم.

بر این اساس بر این باورم که انسانها می توانند و باید نحوه زندگیشان را خود انتخاب کنند. هیچکس حق ندارد برای شما و من تصمیم بگیرد و نحوه زندگی کردن را برایمان دیکته کند. خداوند انسانها را آزاد آفریده. قسم به آزادی که حروف آن هم جدا جدا و آزاد از هم نوشته میشود، اگر عمری باقی باشد، روزی دینم را بخصوص برای دختران و بانوان ستمدیده کشورم ادا خواهم کرد. با آرزوی توفیق برای شما عزیزان نادیده، غریب آشنا. فائقه آتشین (گوگوش)

من این بیانیه را هم از جهت دفاع از حقوق انسانی بهائیان ایران و اعتراض به ستمهای هولناکی که بر ایشان رفته است و می رود، امضا می کنم و هم به احترام دوستان فراوان بهائی و بهائی زاده ام، از زن و مرد، که ایشان را از جمله ی شریفترین و محترمتترین مردمان یافته ام. ...

... داریوش آشوری، نویسنده، ساکن فرانسه

۹-<http://www.yassar.freesurf.fr/stoa/bal550.html>